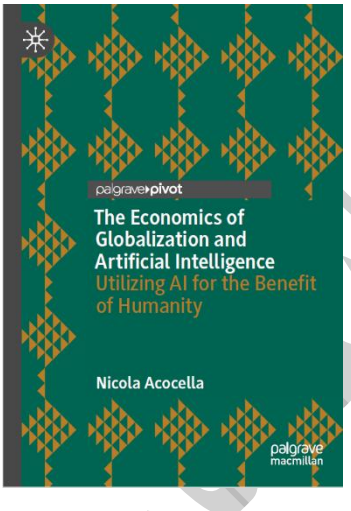
نشریه علمی-پژوهشی
مطالعات کشورها
شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰

معرفی و نقد کتابِ
اقتصاد جهانی‌سازی و هوش مصنوعی: استفاده از هوش مصنوعی به نفع بشریت

نیلوفر مرادحاصل ✹

گروه اقتصاد دیجیتال، پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی فاوا و اقتصاد دیجیتال، پژوهشگاه ارتباطات و فناوری اطلاعات، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	مشخصات اثر
معرفی و نقد کتاب موضوع: میان‌رشته‌ای حوزهٔ موضوعی: مطالعات جهان تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۲۶ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۵/۰۷/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۸/۰۳ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۸/۲۷ **واژگان کلیدی:** پیشرفت بشریت، جهانی‌سازی، حکمرانی جهانی، خطر سیاسی جهانی‌سازی، هوش مصنوعی.	نویسنده: نیکولا آکوچلا نام اثر: *اقتصاد جهانی‌سازی و هوش مصنوعی: استفاده از هوش مصنوعی به نفع بشریت* سال نشر: ۲۰۲۶ ناشر: پالگریو تعداد صفحه: ۱۳۰ زبان اثر: انگلیسی ISBN: 978-3-032 -15710-2 eISBN: 978-3-032-15711-9



ارجاع به این مقاله: مرادحاصل ن. (؟؟؟؟). «معرفی و نقد کتاب: *اقتصاد جهانی‌سازی و هوش مصنوعی: استفاده از هوش مصنوعی به نفع بشریت*». *مطالعات کشورها*. ؟(؟): ۱- ۱۰. doi: https://doi.org/10.22059/jcountst.2026.425243.1690.

وبگاه: https://jcountst.ut.ac.ir/ | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir
شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳- ۲۹۸۰ | ناشر: دانشگاه تهران

CC BY NC

✹ ✉ nmoradhasel@itrc.ac.ir، https://orcid.org/0009-0005-4359-9855

۱. مقدمه

در عصر حاضر که مرزهای جغرافیایی با داده‌ها و الگوریتم‌ها و مدل‌های زبانی بزرگ بی‌معنا شده است، نیکولا آکوچلا، استاد دانشگاه ساپینزای رم، در کتاب *اقتصاد جهانی‌سازی و هوش مصنوعی* سعی کرده است تا ارتباطی میان جهانی‌سازی و هوش مصنوعی برقرار کند. آنچه این اثر را از بسیاری مطالعات و آثار علمی دیگر متمایز می‌کند، رویکرد بین‌رشته‌ای و تلاش برای گردآوری یافته‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و محیط‌زیستی در خصوص تأثیرات متقابل این دو حوزه است. کتاب با هدف «استفاده از هوش مصنوعی به نفع بشر» در هفت فصل نوشته شده است و موضوعاتی همچون تعریف جهانی‌سازی و هوش مصنوعی، تأثیرات هوش مصنوعی بر جهانی‌شدن، پیامدهای توزیع درآمد، تغییرات در تجارت خارجی، راهکارهای حداکثرکردن منافع، سیاست‌های حاکمیتی و در نهایت، ضرورت بازتعریف فلسفی خود مفهوم هوش مصنوعی در آن تبیین شده است.

نقدی جدی از همان آغاز بر این کتاب وارد است: اثر با وجود ادعای برخورداری از رویکردی انتقادی و جامع‌نگر، غالباً در گردآوری نقل‌قول‌ها و آمارهای مؤسسات معتبر بین‌المللی مانند مک‌کینزی، گلدمن ساکس، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی خلاصه می‌شود و تقریباً هیچ نقدی به مبانی نظری و سیاسی این نهادها نشده است. جای‌جای کتاب، به‌ویژه در فصل دوم تا پنجم، همچون دایره‌المعارف عمل شده و صدها پژوهشگر معرفی شده‌اند، اما این انبوه ارجاع‌ها گاه چنان متراکم می‌شود که استدلال شخصی نویسنده در میان آن‌ها گم می‌شود. درواقع، کتاب بیش از آنکه اثری تحلیلی با پیش‌فرض اصلی باشد، به مرور متون جامع شباهت دارد که نقاط قوت و ضعف آن، هر دو، از همین ویژگی ناشی می‌شود. کتاب به پژوهشگران امکان می‌دهد تا در یکجا با انبوهی از منابع کلیدی آشنا شوند و تجربیاتی را برای تحقیقات آینده کسب کنند. همچنین، نبود چارچوب نظری منسجم و پیوسته، کتاب را در مواردی به مجموعه‌ای از نقل‌قول‌های موازی و گاه متضاد تبدیل می‌کند که نویسنده مسئولیت داوری نهایی و حل تعارض‌ها را به خواننده واگذار کرده است.

به‌طورکلی، کتاب از آن جهت اهمیت دارد که در عصری که سیاستگذاران جهان در حال تدوین قوانین برای هوش مصنوعی هستند، تلاش شده است نشان داده شود که این فناوری ابزاری اقتصادی است و مفهوم «انسان‌بودن» را دگرگون می‌کند.

۲. مروری بر مهم‌ترین نکات کتاب

هر فصل کتاب چند موضوع کلیدی دارد که هرکدام به‌نوعی در چارچوب اقتصاد سیاسی جهانی‌سازی و فناوری جای می‌گیرد. در فصل اول، اصلی‌ترین موضوع مفهوم جهانی‌سازی و تاریخچهٔ آن بیان شده است. طبق تعریف رولاند رابرتسون که در کتاب مطرح شده است، اصطلاح جهانی‌سازی در مفهوم «فشرده‌سازی جهان و تشدید آگاهی از جهان در جایگاه کل» است. نویسنده بر دو جنبهٔ مهم این تعریف تأکید دارد: «کوچک‌شدن فضا و زمان به لطف پیشرفت‌های فناوری» و «آگاهی رو به رشد از به‌هم‌پیوستگی جهانی در میان مردمان سراسر جهان». طبق باور نویسنده، جهانی‌شدن صرفاً دربارهٔ جابه‌جایی فیزیکی کالاها یا افراد نیست، بلکه دربارهٔ این نیز هست که چگونه افراد و جوامع خود را در رابطه با بستر جهانی درک می‌کنند. همچنین، در این فصل می‌توان به رابطهٔ دوطرفهٔ جهانی‌سازی و هوش مصنوعی پی‌برد؛ به‌طوری‌که جهانی‌سازی بستر رشد هوش مصنوعی را فراهم کرده و هوش مصنوعی نیز خود به موتور محرک جهانی‌سازی تبدیل شده است. از دیگر نکات جالب این فصل، تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ هوش مصنوعی به هوش محدود یا ضعیف، هوش عمومی و ابرهوش است که در آن، قابلیت‌های هوش مصنوعی با نبوغ انسانی مقایسه شده است (Robertson, 1992: 8).

آنچه در فصل دوم جلب توجه می‌کند، اشاره به جلو افتادن هوش مصنوعی نسبت به انسان در بسیاری از حوزه‌های شناختی همچون تشخیص تصویر، درک مطلب، استدلال بصری و حتی تشخیص گفتار است. این موضوع با نمودارهای متعددی به‌تصویر کشیده شده است. این پیشی‌گرفتن، آن‌چنان‌که در کتاب بیان شده است، نه در آینده‌ای دور، بلکه در دههٔ گذشته رخ داده و اکنون هوش مصنوعی در بسیاری از وظایف شناختی از عملکرد انسانی فراتر رفته است. نویسنده هشدار می‌دهد که این برتری لزوماً به‌معنای جایگزینی کامل انسان نیست، بلکه به‌معنای تغییر ماهیت کار و نیاز به بازتعریف نقش انسان در نظام تولید و تصمیم‌گیری است.

گسترده‌ترین موضوع کتاب، تأثیرات مثبت و منفی هوش مصنوعی بر جهانی‌سازی است. از جنبهٔ مثبت، نویسنده از تأثیری چشمگیر بر رشد بهره‌وری و تولید ناخالص داخلی سخن می‌گوید. بر اساس پیش‌بینی شرکت گلدمن ساکس که در کتاب مطرح شده است، پذیرش گستردهٔ هوش مصنوعی به‌تنهایی ۱/۵ درصد به رشد سالانهٔ بهره‌وری در دوره‌ای ده‌ساله می‌افزاید و تولید ناخالص داخلی

جهان را نزدیک به ۷ تریلیون دلار افزایش می‌دهد. از سوی دیگر کتاب نشان می‌دهد که چین با ۲۶/۱ درصد و آمریکای شمالی با ۱۴/۵ درصد، بیشترین سهم را از رشد ناشی از هوش مصنوعی در سال ۲۰۳۰م خواهند داشت. اما، این آمارها در کنار تأثیرات مثبت بر تجارت، مانند کاهش هزینه‌های لجستیک، بهینه‌سازی مسیرهای حمل‌ونقل، ترجمهٔ هم‌زمان و حذف موانع زبانی، همچنین کاربردهای محیط‌زیستی مانند پهپادهای مجهز به الگوریتم‌های هوشمند در پارک ملی ماسایی مارا در کنیا با ره‌گیری شکارچیان غیرقانونی، تصویری از آینده‌ای روشن ارائه می‌دهد که در آن انسان و ماشین به‌طور هماهنگ برای حل مسائل جهانی همکاری می‌کنند. در مقابل، در بخش منفی کتاب تصویر دیگری ترسیم شده است. افزایش شکاف درآمدی درون‌کشورها، کاهش سهم نیروی کار از تولید، حذف تدریجی مشاغل کم‌مهارت، تشدید نابرابری جنسیتی (چراکه زنان سهم بیشتری از مشاغل اداری و خدماتی را در اختیار دارند و نخستین هدف در خودکارسازی هستند)، و به‌ویژه افزایش شکاف بین کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه که فاقد زیرساخت‌های لازم برای بهره‌مندی از هوش مصنوعی هستند.

نکتهٔ در خور توجه در همین بخش این است که کتاب با نقل از استیگلیتس و کورینک، هشدار می‌دهد که هوش مصنوعی ممکن است دستاوردهای پنجاه سالهٔ کشورهای درحال‌توسعه را در زمینهٔ هم‌گرایی اقتصادی با کشورهای ثروتمند معکوس کند، زیرا مزیت این کشورها، یعنی نیروی کار ارزان، با ظهور رباتیک و خودکارسازی هوشمند، دیگر برگ برنده محسوب نمی‌شود. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که در آن اقتصاد جهانی‌سازی با اقتصاد سیاسی هوش مصنوعی تلاقی می‌کند و کتاب نشان می‌دهد که منافع هوش مصنوعی به‌هیچ‌وجه خودکار و عادلانه توزیع نخواهد شد. این موضوع شاید تلخ‌ترین موضوع کتاب است، چراکه نشان می‌دهد فناوری‌های به‌ظاهر خنثی به‌شدت موازنهٔ قدرت را در نظام بین‌الملل به هم می‌زند و کشورهای تازه‌خارج‌شده از فقر مطلق را دوباره به حاشیه می‌راند (Stiglitz & Korinek, 2025).

در فصل سوم کتاب، به موضوع «هوش مصنوعی و توزیع درآمد» پرداخته شده است که شاید از فنی‌ترین و دقیق‌ترین بخش‌های اثر باشد. نویسنده با استناد به پژوهش‌های تجربی متعدد نشان می‌دهد که رابطهٔ هوش مصنوعی و توزیع درآمد، رابطه‌ای ساده و خطی نیست، بلکه رابطه‌ای Uشکل است؛ به این معنا که

در سطوح پایین کاربرد هوش مصنوعی، این فناوری ممکن است فاصلهٔ درآمدی را کاهش دهد، اما پس از عبور از نقطه‌ای خاص، به‌سرعت به موتور تشدید نابرابری تبدیل می‌شود. همچنین داده‌هایی از کشورهای مختلف نشان می‌دهد آن دسته از کارگرانی که با هوش مصنوعی می‌توانند همکاری کنند و مهارت‌های خود را ارتقا دهند، از مزایای آن بهره‌مند خواهند شد، اما آنان که هوش مصنوعی جانشین کار آنان می‌شود، بیش از پیش حاشیه‌نشین خواهند شد. این تحلیل که در مفاهیم اقتصاد کار و نظریهٔ «جانشینی در برابر مکملی» ریشه دارد، یکی از نقاط قوت کتاب محسوب می‌شود و می‌شد مبنایی برای طراحی سیاست‌های بازآموزی دقیق‌تر قرار گیرد؛ اما، نویسنده در ادامه، از این چارچوب تحلیلی غافل می‌شود و به‌جای طرح راهکارهای عملی، بار دیگر به گزارش‌های نهادی و مجموعه‌ای از توصیه‌های کلی بازمی‌گردد.

در فصل چهارم که به تأثیر هوش مصنوعی بر تجارت خارجی اختصاص دارد، وارد عرصهٔ جدید جهانی‌زدایی[1] می‌شویم. برخلاف تصور رایج که هوش مصنوعی را عامل یکپارچگی بیشتر می‌دانند، نویسنده با استفاده از داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، دولت‌ها به‌ویژه آمریکا و چین، سیاست‌های محدودکننده‌ای بر سر انتقال فناوری، به‌ویژه تراشه‌های نیمه‌رسانا، اعمال کرده‌اند که در عمل به شکافتن جهان به دو بلوک فناوری انجامیده است. این پدیده که در کتاب «جهانی‌زدایی» نام گرفته است، پدیده‌ای موقتی نیست، بلکه تغییری ساختاری در نظم بین‌المللی تلقی می‌شود. نویسنده با اشاره به ممنوعیت‌های صادراتی آمریکا برای تراشه‌های پیشرفته به چین، تأکید می‌کند که خود هوش مصنوعی محصول جهانی‌سازی بود، اما اکنون به عامل اصلی فروپاشی همان جهانی‌سازی تبدیل شده است. این دوگانگی یکی از جذاب‌ترین و بدیع‌ترین نکات کتاب است. همچنین، از منظر تجارت، در کتاب بیان شده است که اقتصاد مقیاس، دامنه و سرریزهای دانش، مزیت نسبی کشورها را در عصر هوش مصنوعی دگرگون ساخته است و کشورهایی که بتوانند خوشه‌های فناورانه هوش مصنوعی را با سرعت بیشتری توسعه دهند، برندگان اصلی رقابت تجاری آینده خواهند بود.

در فصل پنجم، نویسنده می‌کوشد راهکارهایی برای حداکثرسازی اثر خالص

---

۱. واژهٔ «جهانی‌زدایی» (e-globalization) در مقابل «جهانی‌سازی» مطرح است. در متون اقتصادی، «جهانی‌زدایی» لزوماً به‌معنای قطع کامل روابط بین‌المللی نیست، معمولاً به‌معنای عقب‌گرد نسبی از یکپارچگی جهانی است.

هوش مصنوعی بیان کند. نویسنده در این بخش به کاربردهای انسانی هوش مصنوعی از تشخیص معلولیت‌ها و کمک به افراد کم‌توان، تا تحلیل تغییرات اقلیمی، طراحی داروهای جدید، مقابله با قاچاق انسان، و شخصی‌سازی آموزش در مناطق محروم می‌پردازد. البته، نویسنده هشدار می‌دهد که اگر دسترسی به این فناوری برای گروه‌های خاصی محدود بماند، خود هوش مصنوعی تبعیض‌های موجود را عمیق‌تر می‌کند و «شکاف رقومی (دیجیتال)» را به «شکاف هوشمندی» مبدل می‌سازد. این بخش از کتاب حالتی آرمان‌گرایانه دارد و به‌نظر می‌رسد نویسنده با طرح فهرست بلندی از کاربردهای مثبت، می‌خواهد بین هشدارهای نگران‌کننده در فصل‌های پیشین و امید به آینده نوعی تعادل برقرار کند. اما نقدی که بر این فصل وارد است، فقدان اولویت‌بندی است، زیرا تمام این کاربردها به‌یک اندازه امکان‌پذیر و مهم نیست و بدون مشخص‌کردن جایگاه سیاسی، اقتصادی و نهادی هرکدام از کاربردها، خواننده را به‌جای بینش عمیق‌تر، دچار سردرگمی می‌کند.

مهم‌ترین فصل از منظر سیاستگذاری، فصل ششم است با عنوان «نیاز به مجموعه‌ای از سیاست‌ها برای بهره‌گیری ایمن از ظرفیت عظیم هوش مصنوعی به نفع بشر». این فصل با نقل قولی از برمر و سلیمان (Bremmer & Suleyman, 2023) آغاز می‌شود که هوش مصنوعی «مانند هیچ فناوری قبلی» توصیف نمی‌شود و خواستار تأسیس نهاد ناظر جهانی بر هوش مصنوعی است. نویسنده به‌صراحت می‌گوید که حکمرانی هوش مصنوعی را نمی‌توان در چارچوب سنتی حاکم بر قوانین ملی یا معاهدات بین‌المللی کند انجام داد، چراکه ماهیت ابری، باز، و خودتقویت‌کنندهٔ این فناوری، هرگونه خلأ قانونی را به‌سرعت به نقطه‌ای آسیب‌پذیر تبدیل می‌کند. او سه رژیم حکمرانی پیشنهاد می‌دهد: نخست، رژیمی برای کشف حقایق و رصد مداوم؛ دوم، رژیمی برای مدیریت تنش‌های میان قدرت‌های بزرگ هوش مصنوعی (بیشتر آمریکا و چین)؛ و سوم، رژیمی برای واکنش سریع در برابر بحران‌های ناشی از هوش مصنوعی. هرچند این چارچوب سه‌گانه جذابیت نظری دارد، در مقام اجرا، بسیار کلی و فاقد جزئیات عینی است. نویسنده به‌روشنی مشخص نمی‌کند که این رژیم‌ها چگونه با یکدیگر تعامل دارند؛ بودجهٔ آن‌ها از کجا تأمین می‌شود؛ چه رابطه‌ای با سازمان ملل یا نهادهای موجود مانند اتحادیهٔ بین‌المللی مخابرات یا سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی دارند؛ و مهم‌تر اینکه در مواجهه با شرکت‌های خصوصی قدرت‌مندی که منابع و تخصص

آن‌ها از بسیاری از دولت‌ها بیشتر است، چگونه قدرت اجرایی می‌یابد. در همین فصل، نویسنده به قانون هوش مصنوعی اتحادیهٔ اروپا و قطعنامهٔ سازمان ملل در سال ۲۰۲۴م اشاره می‌کند و آن‌ها را «گام‌هایی اولیه و ناکافی» می‌نامد؛ اما، پیشنهادی برای فراتررفتن از آن‌ها ارائه نمی‌دهد. این ضعف در عملیاتی‌سازی نظریه، شاید بزرگ‌ترین کاستی کتاب باشد.

آخرین فصل کتاب نتیجه‌گیری است که به‌نظر می‌رسد نویسنده با رویکردی بیشتر فلسفی به آن پرداخته است. این فصل با ارجاع به استوارت راسل (Russell, 2022)، مدل استاندارد هوش مصنوعی را به چالش می‌کشد؛ مدلی که بر اساس آن، ماشین باید سیاستی را بیاموزد که مجموع پاداش (عایدی)های تنزیل‌شده را حداکثر کند. آکوچلا به‌درستی هشدار می‌دهد که این مدل، خطایی بنیادین دارد، زیرا تعریف هوش از انسان به ماشین منتقل شده است، درحالی‌که ماشین «حق ندارد اهداف خود را دنبال کند». به‌جای آن، نویسنده مدلی جایگزین پیشنهاد می‌دهد که در آن ماشین به هدف واقعی انسان نامطئن است و پیوسته از او سؤال می‌کند و به‌همین دلیل، رفتارهایی از خود نشان می‌دهد که نسبت به انسان «قوی‌تر، کنترل‌پذیرتر و محترمانه‌تر» است. این رویکرد را «مدل مبتنی‌بر عدم‌اطمینان» می‌شناسند و به‌کارگیری آن در کتابی با مضمون اقتصادی، نوعی نوآوری به حساب می‌آید. بااین‌حال، نقدی که بر این بخش وارد است، فقدان پیوند میان این فلسفهٔ انتزاعی با سیاست‌های عینی و قابل‌اجراست. به‌عبارت دیگر، نویسنده درحالی‌که در فصل ششم از حاکمیت جهانی و نهادهای نظارتی سخن می‌گوید، در فصل هفتم به فلسفه‌ای می‌رسد که بیش از آنکه سیاستی مشخص داشته باشد، رهنمودی کلی برای طراحان سیستم‌های هوش مصنوعی است. اگر این دو بخش به‌شکل منسجم‌تری به هم متصل می‌شد، کتاب به مرجعی برای سیاستگذاران تبدیل می‌شد؛ اما، این پیوند در عمل برقرار نشده است.

۳. تحلیل و جمع‌بندی

در این کتاب تلاش شده است هوش مصنوعی و جهانی‌سازی دو نیروی درهم‌تنیده معرفی شود و چارچوبی برای مقابله با آثار منفی و حداکثرسازی منافع آن طرح می‌شود. برآیند این دو نیرو در قالب دو پدیدهٔ مستقل بروز می‌یابد. نخست، مقولهٔ جهانی‌زدایی است. بدین معنا که هوش مصنوعی خود محصول تقسیم کار و زنجیرهٔ تأمین جهانی است، اما اکنون به ابزاری برای تشدید رقلبت قدرت‌های

بزرگ و تکه‌تکه‌شدن جهان به بلوک‌های فناورانه بدل شده است. دیگری، بررسی نظام‌مند تأثیر معکوس هوش مصنوعی بر کشورهای درحال‌توسعه است؛ بدین مضمون که مزیت سنتی نیروی کار ارزان ممکن است با خودکارسازی و رباتیک از بین برود. رخدادی که ممکن است روند همگرایی اقتصادی دهه‌های اخیر این کشورها را معکوس کند. موضوع دیگر، استناد و ارجاع نویسنده به متون رایج اقتصادی، همچون نظریهٔ رشد اقتصادی و همگرایی کشورهاست. این موارد به نوعی وجوه متمایزکنندهٔ کتاب و جنبهٔ نوآوری آن به حساب می‌آید.

با وجود آنکه در کتاب از انبوهی از نظریه‌ها و مفاهیم اقتصادی، سیاسی، جامعه‌شناختی و فلسفی استفاده شده است، هیچ‌کدام «نظریهٔ محوری» نیست و کتاب فاقد «نظریهٔ اصلی» است تا تمام فصل‌ها منسجم به پیش رود. به‌طور مثال، طرز تفکر خود نویسنده در متن کتاب مشخص نیست. برای مثال، مشخص نیست نویسنده به دخالت دولت یا بازار آزاد و عدم دخالت دولت معتقد است یا اینکه به هم‌گرایی یا واگرایی جهانی باور دارد. در هر فصل بسته به منابعی که نقل می‌شود، جهت‌گیری متفاوتی وجود دارد. این ویژگی، کتاب را بیش از اثری علمی با دیدگاهی مشخص، به دایره‌المعارف چالش‌ها و درگیری‌ها تبدیل کرده است. شاید در این دوران که هیچ موضوعی به‌راحتی پذیرفته نمی‌شود، این رویکرد چندصدایی مزیت محسوب شود، اما از کتابی با هدف بلندپروازانهٔ «استفاده از هوش مصنوعی به نفع بشر» انتظار می‌رود که در نهایت، چارچوبی عملی حاصل شود، نه اینکه خواننده را در میان انبوهی از دیدگاه‌های متعارض سرگردان کرد.

از منظر مباحث فرهنگی و معرفت‌شناختی، ذکر این نکته نیز ضروری است که با وجود اینکه در کتاب به ترجمهٔ ماشینی و آموزش زبان اشاره شده است، از این موضوع غافل می‌شود که هوش مصنوعی مولد، بیشتر با داده‌های زبان انگلیسی آموزش دیده و ناخواسته زبان‌های کم‌برخوردار را به حاشیه می‌راند و تنوع زبانی و فرهنگی جهان را تهدید می‌کند. در این شرایط، سلطهٔ شرکت‌های بزرگ آمریکایی و چینی بر مدل‌های پایه، جدای از ابعاد اقتصادی آن، چالشی «معرفت‌شناختی» و در خور بررسی است. این در حالی است که در کتاب فقط در حد اشاره‌ای گذرا به «خطر سلطهٔ روایت‌های غربی» اکتفا شده است، بی‌آنکه پیامدهای آن برای جوامع تحلیل شود.

نویسنده در چند قسمت از کتاب دربارهٔ موضوع‌هایی همچون «حکمرانی جهانی»، «نهاد نظارتی»، «همکاری بین‌المللی» و «بازآموزی نیروی کار» سخن

می‌گوید، اما هیچ‌یک از این مفاهیم به‌طور عینی تبیین نشده است و در کتاب به موضوعاتی همچون چگونگی ایجاد نهاد نظارت جهانی، نحوهٔ تأمین بودجه، چگونگی برخورد با شرکت‌های چندملیتی، نحوهٔ بازآموزی نیروی کار و امثال آن پرداخته نشده است. از این حیث جنبهٔ کاربردی و عملیاتی توصیه‌های مطرح در کتاب ضعیف به‌نظر می‌رسد. این مسئله، به‌ویژه در فصل پنجم، بیشتر به چشم می‌آید، چراکه پس از طرح فهرستی طولانی از کاربردهای مثبت، هیچ مدل تصمیم‌گیری یا الگوریتم اولویت‌بندی برای مواجهه با تعارض منافع مطرح نشده است.

در سراسر کتاب، هوش مصنوعی بیشتر به‌مثابهٔ «الگوریتم» و «زیرساخت محاسباتی» تعریف شده است، درحالی‌که در جهان واقعی، هوش مصنوعی در گرو دسترسی به داده‌های عظیم و متنوع است. این داده‌ها در اختیار تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌ها و دولت‌ها قرار دارد و نقش آن‌ها در تغییر موازنهٔ قدرت، به موازات خود الگوریتم‌ها اهمیت بسیار دارد. لذا، شایسته بود در کتاب در کنار پرداختن به موضوع حریم خصوصی و سوگیری الگوریتمی، به موضوعاتی چون تحلیل اقتصاد سیاسی داده نیز پرداخته می‌شد؛ یعنی اینکه چه کسی داده را تولید می‌کند، چه کسی به آن دسترسی دارد، چه کسی آن را کنترل می‌کند، و داده چگونه «سرمایهٔ جدید» مطرح می‌شود؟ این موارد مصداق «استعمار داده‌ها» به‌حساب می‌آید. توضیح آنکه در عصر کنونی، کشورهای درحال‌توسعه نه‌تنها تأمین‌کنندهٔ نیروی کار (و گاه انرژی) ارزان، بلکه تأمین‌کنندهٔ داده‌های خام آموزش مدل‌های هوش مصنوعی عمل می‌کنند، درحالی‌که ارزش افزودهٔ نهایی آن‌ها به غول‌های فناوری می‌رسد.

در پایان می‌توان کتاب را نقطهٔ شروعی ارزش‌مند برای درک تقاطع جهانی‌سازی و هوش مصنوعی دانست، اما برای اثرگذاری بر سیاستگذاری ملی و بین‌المللی، نیازمند تکمیل با چارچوب‌های بومی، مدل‌های اولویت‌بندی منافع و توجه ویژه به زبان‌های کم‌برخوردار و حاکمیت داده‌هاست، به‌ویژه در جوامع درحال‌توسعه که بیشترین آسیب را از عدم‌تقارن قدرت رقومی متحمل می‌شوند.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ گونه تعارض منافع نیست.

اصول اخلاقی

نویسنده در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته است؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسنده است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته‌اند. تألیف این مقاله به هوش مصنوعی داده نشده است. از هوش مصنوعی Deepseek نسخهٔ برخط رایگان صرفاً برای ارتقای زبانی استفاده شده است.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر درخصوص نحوهٔ تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسندهٔ مسئول مکاتبه فرمایید.

Reference

Acocella N. (2026). *The Economics of Globalization and Artificial Intelligence: Utilizing AI for the Benefit of Humanity*. Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1007/978-3-032-15711-9.

Bremmer I, Suleyman M. (2023). "The AI power paradox. Can states learn to govern artificial intelligence before it's too late?". *Foreign Affairs*. September/October. https://www.foreignaffairs.com/world/artifcial- intelligence-powerparadox?check_logged_in=1&utm_medium=promo_email&utm_source=lo_flows&utm_campaign=article_link&utm_term=article_email&utm_content=20250601.

Robertson R. (1992). *Globalization: Social Theory and Global Culture*. SAGE Publications.

Russell S. (2022). "Artificial intelligence and the problem of control". In H. Werthner, E. Prem, E. A. Lee, C. Ghezzi (Eds.). *Perspectives on Digital Humanism* (pp. 19–24). Springer. https://doi.org/10.1007/978- 3- 030- 86144- 5_3.

Stiglitz JE, Korinek A. (2025). *The Future of Inequality: Artificial Intelligence, Worker-Replacing Technological Progress and Income Distribution*. In The origins of inequality (online ed.). Oxford Academic. https://doi.org/10.1093/oso/9780198799580.003.0019.